این شغل مضحک

انوری، محسن

مجموعه داستان«آدم‏برفی»شامل شانزده داستان‏ کوتاه است: «مردان سبز»نوشتهء«گونتر کندت»،«کبوترهای ایلیا» نوشته«هانس بندر»،«آدم برفی»نوشتهء«اسلاوومیر مروژک»، «دیوانهء ده»نوشته«کامیلو خوزه‏سلا»،«آوریل سرهنگان» نوشتهء«آندره کیدروس»،«پسر بیوه‏زن»نوشته«مری لاوین»، «چهره شبانه»نوشته«وارلام شالاموف»،«آخرین دیدار با آقای بیمار»نوشته«جیووانی پایینی»،«موتور سواری بر روی‏ دریا»نوشته«جی.ام.ا.بیس هونل»،«کاردانداز»نوشته‏ «هاینریش بل»،«برغرور ما اشک...»نوشته«جیمز پلانک»، «نویسنده بزرگ»نوشته«دینو بوتزاتی»،«دوست من‏یان» نوشته«سزار پترسکو»،«تله»نوشته«اینیا تسیوسیلونه»،«مرد دربند»نوشته«ایلزه آیکینگر»و«جنگ»نوشته«میلوان‏ جیلاس».

داستانهای این مجموعه،متنوع و از جهت ساختار داستانی‏ در سطوح متفاوتی قرار دارند.داستانی چون«مردان‏کوچک‏ سبز»تنها به‏بیان نکته‏ای کوچک در حداقل پرداخت داستانی‏ و پیرنگ بسنده می‏کند و درمقابل،داستانی چون«دوست من‏ یان»از ساختار،فضا و شخصیتهای متنوع‏تری برخوردار است. «کاردانداز»نوشته هاینریش‏بل،از تأثیرگذارترین داستانهای‏ این مجموعه است.در«کاردانداز»دو دوست قدیمی که از زمان جنگ بایکدیگر آشنا هستند بایکدیگر روبرو می‏شوند. راوی داستان مشغول کاری فصلی و نیم‏بند است و یوپ‏ نیز در یک تماشاخانه برنامهء کارداندازی را اجرا می‏کند. آنچه در این داستان اهمیت می‏یابد نوع موقعیتی است داستانهای کوتاه پنج قاره-اروپا آدم برفی‏ گردآورنده و مترجم:اسد ا...امرایی‏ انتشارات مؤسسه ایران‏ چاپ اول:1377 شمارگان:5000نسخه‏ پالتویی؛224 صفحه؛4000 ریال

که دو شخصیت داستان را درگیر خود کرده است. «شغل»در این اثر امری تعیین‏کننده است و شخصیتها براساس و محور آن،روحیات،آمال و آرزوها و عشق و ترس‏ خود را آشکار می‏سازند.

به عبارت دیگر،تضاد داستانی رابطهء مستقیمی با پسزمینه‏های شخصیتی برقرار کرده است.تضاد چیزی جز اختلاف سطح نیست،عاملی که موجب حرکت به‏سمت تعادل‏ درداستان می‏گردد.

حرکتی روبه‏جلو،که در شیوهء کلاسیک خود،روبه نقطه‏ اوج دارد و انتظار را فزونی می‏بخشد.اما این تضاد،که خود تعبیر دیگری از«عدم تعادل»است،در بعد شخصیت‏پردازی، آنجایی که شخصیت درگیر در تضاد،برای حل آن یا به تعادل‏ درآوردن آن تلاش می‏کند،پسزمینه‏های متفاوتی را به کار می‏گیرد.آنچنان‏که«سید فیلد»از این پسزمینه‏ها به«بطنهای‏ شخصیت»نام می‏برد و عوامل مختلفی را در شکل‏گیری‏ «شخصیت»برمی‏شمارد.

بنابراین شخصیت داستانی لاجرم نیازمند اطلاعاتی است‏ که او را در ذهن خواننده کامل می‏کند و این اطلاعات در طبقه‏بندیهای خاص در مراتب مختلف قرار می‏گیرند. آنچه در«کاردانداز»اتفاق می‏افتد،توجه و توسل وافر نویسنده به پسزمینهء شغلی افراد است که قسمتی از هویت‏ و شخصیت آنان را تشکیل می‏دهد.نظر«یوپ»نسبت به‏ شغلش و همچنین راوی داستان نسبت به شغل اولیه‏اش‏ بیانگر درونمایه کلی داستان و نوع نگرش این آدمها به جهان‏ خارج و زندگی است. کارداندازی یوپ در سطرهای آغازین داستان،راوی را به یاد خاطرات جنگ می‏اندازد. این درست بعد از آن است که یوپ درباره شغلش می‏گوید: «حالم را به هم می‏زند...این جماعت پول می‏دهند که مثل‏ سیرکهای رومی،خون و خونریزی ببینند.» شغل،که از بستر زندگی جمعی‏ و نیازهای اقتصادی شکل می‏گیرد همواره قضاوت انسان را نسبت به‏ مردم از جامعه برمی‏انگیزد. در«کاردانداز»با شخصیتهایی روبرو هستیم که در تضادی درونی گرفتارند. از سویی،از شغلی چنین‏ خطرناک و ریسک‏پذیر گریزانند و بینندگان خود را به‏عنوان‏ انسانهای خودخواه رومی‏ می‏پندارند و از سوی دیگر برای‏ ارضاء درونی خود دست به‏ تحلیل واکنش تشویق‏آمیز مخاطبان تماشاخانه می‏زنند. یوپ در این‏باره می‏گوید: «شاید یکی از تماشاگران،شب‏ که به خانه می‏رود،مرا به یاد آورد و با خود بگوید که‏ کاردانداز از چه پردل و جرأت‏ بود...

آنها همگی می‏ترسند و ترس خود را مثل سایه‏ای‏ سنگین یدک می‏کشند. خوشحال می‏شوم که آنها را چند لحظه‏یی از ترسشان‏ جدا کنم.»

آنچه یوپ و راوی را به سوی این شغل‏ مضحک و درعین‏حال‏ جنون‏آمیز می‏کشاند که‏ بازی بامرگ را تداعی‏ می‏کند پس‏زمینای از جنگ،ویرانی،اسارت و مرگ است. یوپ و راوی،هر دو در ارتش خدمت‏ کرده‏اند.یوپ مدتی‏ اسیر بوده،والدینش را در حملات هوایی از دست داده است‏ و تنها مایملکش-یادگارهای جنگ-دوازده کارد دسته‏چوبی‏ بلند است.گویا شغل کارداندازی بهترین و مناسبترین انتخاب‏ برای این افراد است.در«کاردانداز»شغل انسانها تعیین‏کننده‏ نوع و میزان ادراکات مادی و غیرمادی آنان است. نوعی کشف و شهود و احساس سرمستی و لذت در رفتار آنچه یوپ و راوی را به‏سوی این شغل‏ مضحک و درعین‏حال جنون‏آمیز می‏کشاند که بازی بامرگ را تداعی می‏کند پس‏زمینه‏ای از جنگ،ویرانی،اسارت و مرگ است

یوپ،هنگامی که کاردها را پرتاب می‏کند و در راوی،هنگامی‏ که به جای آدمک نمونه می‏ایستاد وجود دارد. این حس‏گذرا که تنها در لحظاتی خاص به این دو دوست‏ می‏دهد اوج‏پرواز روحی و ذهنی آنان است. به آنان امکان می‏دهد خود را متصل به قوایی فرازمینی‏ ببینند و به‏عنوان یک انسان،با این کشف، تشخّص پیدا کنند، هویت یابند و از حقارتی که جنگ و جامعه برآنان‏ تحمیل می‏کرده‏ است رهایی یابند. «حالت‏ جدی‏اش به خلصه‏ای‏ رؤیایی و سرد و جادویی می‏ماند.» «احساس می‏کنم‏ دستهایم کش می‏آید و به بدی می‏رسد که‏ قوانین دیگری بر آن‏ حاکم است.»

راوی:«نوعی شور و سربستی در خودم‏ احساس می‏کردم.» این شور و سرمستی‏ پاسخی موقت به تضادی‏ است که آدمها در دوران‏ پس از جنگ و بی‏هویتی خود دریافت می‏کنند. گرچه این پاسخ خود مفهومی دوگانه را تداعی‏ می‏کند.راوی در بخشی از داستان از این،به«کمدی‏ تراژدی خونین»تعبیر می‏کند. و بالاخره اینکه نوع زاویه‏ دید انتخابی«هایرنیش بل» در«کاردانداز»بیانگر این است‏ که این داستان بیش‏از آنکه‏ به ابعاد ظاهری حادثه‏ شخصیت توجه داشته باشد، در صدد است که درون انسانها و امیال و آرزوهای آنان نقب‏ زند.

چنانچه استفاده از دیدگاه‏ اول شخص که در آن حدس پایان جدال میان مرگ و زندگی‏ -باتوجه به‏زاویه دید-به‏آسانی امکان‏پذیر است از نظر فنی‏ خطا به‏حساب می‏آید.اما در کاردانداز اینگونه نیست،زیرا وزن داستان به سمت کشف جنبه‏های باطنی متمرکز شده‏ است.